

نکاتی چند درباره‌ی کتاب «اکوسیالیسم مارکس» نوشته‌ی کوهی سایتو

پل برکت^۱

ترجمه‌ی محمدرضا جعفری



^۱ پل برکت استاد اقتصاد در دانشگاه ایالتی ایندیانااست. از او در زمینه‌ی مارکسیسم و اکولوژی کتاب‌هایی همچون مارکس و طبیعت: چشم‌اندازهای سرخ و سبز (۲۰۱۴) و مارکس و زمین: یک ضد نقد (به همراه بلامی فاستر، ۲۰۱۷) منتشر شده است.

نکاتی چند درباره‌ی کتاب «اکوسوسیالیسم مارکس» نوشته‌ی کوهی سایتو

کتاب *اکوسوسیالیسم مارکس* که به بررسی چگونگی ورود مقوله‌ی اکولوژی به نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی در مسیر بسط آن می‌پردازد بخشی از جبهه‌های گشوده است که هدف‌اش بازسازی مارکسیسم بوم‌گرا است. در این کتاب، سایتو با نگاهی به تلاش‌های متقدم‌ان‌بلامی‌فاستر و من تحقیقی گسترده و پر از جزئیات از پیوند همه‌جانبه بین تحلیل مارکس از سرمایه‌داری بر مبنای ارزش و مطالعات او پیرامون علوم طبیعی ارائه می‌دهد.

او نشان می‌دهد علاقه‌ی مارکس به علوم طبیعی انحرافی بازی‌گوشانه در مسیر کار اصلی او در تکمیل سرمایه نیست بلکه برعکس، مارکس هرچه پیش‌تر می‌رفت تأکید و توجه انتقادی‌اش بر ناپایداری اجتماعی و اکولوژیکی جامعه‌ای که تحت تسلط مناسبات شی‌ءواری کار مزدی، پول و مبادلات بازار قرار گرفته، بیش‌تر می‌شد. او همچنین به‌روشنی نشان می‌دهد تحلیل مارکس از شکاف متابولیکی (تخطی از شرایط پایداری اکولوژیکی) که محصول سرمایه‌داری است بخشی جدایی‌ناپذیر از تحلیل او از شرایط ایجابی سرمایه‌داری در توسعه‌نیافتگی سرزمین‌های استعماری و نواستعماری به‌هنگام گسترش سرمایه‌داری در سرتاسر جهان است. به بیان دیگر ارتباط تنگاتنگی میان شکاف متابولیکی و امپریالیسم اکولوژیکی در اندیشه‌ی مارکس وجود دارد.

این موضوع به‌نوبه‌ی خود نور تازه‌ای بر علاقه‌ی «مارکس متأخر» به صورت‌بندی‌های پیش‌سرمایه‌داری، مانند جوامع روستایی روسیه (mir)، همچون نمونه‌راهنمای بالقوه‌ای برای مدیریت عقلانی متابولیسم مولد انسان و طبیعت در کمونیسم، می‌تاباند. سایتو نشان می‌دهد هماهنگی میان دانش طبیعی و مطالعات اقتصادسیاسی، مارکس را قادر می‌سازد تا از مفهوم نسبتاً غیرتاریخی بیگانگی انسان (از کار، طبیعت و جامعه) فراتر رود، مفهومی که آن را در دست‌نوشته‌های سال ۱۸۴۴ تحت تأثیر درک عام و کلی انسان‌گرایانه‌ی فوئرباخ از وجود انسان (و دین به‌عنوان بیگانگی از قابلیت‌های نوع بشر) طرح کرده بود.

برای کسانی که با گرایش اکولوژیکی جریان اصلی همدل‌اند، که از مارکس به‌خاطر پرومته‌گرایی خوش‌باورانه‌ی او انتقاد می‌کند، جالب خواهد بود که ببینند این تحلیل

ماتریالیستی بر مبنای علوم طبیعی مارکس متأخر از سرمایه‌داری است که تفکر او را هرچه دورتر از این خوش‌بینی‌ها در مورد توانایی تکنولوژیک انسان برای غلبه بر محدودیت‌های طبیعی در مسیر تولید فراتر می‌برد. (مارکس از بررسی تولید کشاورزی تحت شرایط سرمایه‌داری در این زمینه، که سایتو به روشنی نشان می‌دهد، نتایجی عام‌تر می‌گیرد).

معرفت مارکس از شرایط پایداری اکولوژیکی، از گرایش سرمایه‌داری به نقض این شرایط، و آگاهی نسبت به الزامات جامعه‌ی پس‌سرمایه‌داری برای مدیریت عقلانی برهم‌کنش‌های متابولیک با طبیعت، با فراتر رفتن او از اندیشه‌ی اخلاقی‌تر و نوع‌گرایانه‌ی انسان‌محورانه در دوره‌های جوانی، عمیق‌تر و جدی‌تر شد. در نسبت با اتهامات وارده به مارکس به خاطر گونه‌گرایی [انسان‌محوری اولیه‌اش.م.] این نکته جالب است که در جریان بسط نقد اقتصاد سیاسی از بار این گرایش او تحت تاثیر توجه به علوم طبیعی کاسته شد.

سایتو همچنین به‌درستی این ادعای شایع امروزی بوم‌شناسان اجتماعی را که زمینه‌های محیط زیستی سرمایه‌داری صنعتی قرن نوزده آن‌چنان خوش‌بینانه بوده است رد می‌کند. دانشمندان طبیعی‌ای مانند لیبیگ و فراس، و حتی اقتصادسیاسی‌دانانی چون جهونز برای نخستین‌بار مسائل پایداری صنعتی و کشاورزی و حتی تغییر اقلیم بشرزاد را به‌نحوی مطرح کردند که از منظر بسیاری از منکران امروزی تغییر اقلیم نیز هشداردهنده می‌توانست باشد. مارکس از طرح چنین مسائل نگران‌کننده‌ای در جوامع علمی آن زمان قویاً آگاهی داشت و آن‌ها را به‌صورت انتقادی وارد کار خود پیرامون سرمایه کرد.

بدیهی است این‌روش، کار مارکس را برای تکمیل اثر سترگ خود مشکل‌تر کرد، اما مطالعه‌ی آثار و دست‌نوشته‌های منتشر نشده‌ی او در تلاش برای چگونگی انجام این امتزاج مفهومی مهم، از آن جهت ضروری است که رهنمودهایی در نحوه‌ی کاربست چنین متدی در مواجهه با بحران امروز سیاره به‌دست می‌دهد. این دقیقاً آن کاری است که سایتو بر اساس نه‌تنها آثار شناخته‌شده‌ی مارکس مانند گروندریسه و نظریه‌های ارزش‌اضافی که با مطالعه‌ی دست‌نوشته‌های به‌جامانده و آثار

منتشر نشده‌ی او انجام می‌دهد. آثاری که اخیراً تحت پروژه MEGA (مجموعه آثار مارکس و انگلس) در دسترس قرار گرفته است. سایتو منابع کار خود را در ترسیم مارکسی بوم‌گرا از نوشته‌های مارکس در سال ۱۹۶۸، یک سال پس از انتشار جلد اول سرمایه، اخذ می‌کند.

اما روایت او از مارکس تنها خوانشی تک‌بعدی از او به عنوان یک «دانشمند» نیست. سایتو تأکید می‌کند مفهوم بیگانگی بشر، که در کارهای مارکس جوان حضور دارد، بعدها کنار گذاشته نشده بلکه به صورتی تاریخی و ماتریالیستی در مسیر کاری او در تحلیل سرمایه‌داری و ترسیم کمونیسم تعمیق یافته است.

علی‌رغم سرشت نسبتاً غیرتاریخی مفهوم بیگانگی در کارهای ابتدایی‌اش، مارکس جوان تأکید می‌کرد که بیگانگی بر مبنای جدایی اجتماعی کارگران از زمین و دیگر شرایط لازم برای تولید رخ می‌دهد. از این‌رو مارکس جوان اصرار داشت جامعه‌ی کمونیستی می‌بایست به‌حتم شامل اتحادِ مجددِ اجتماعاً سازمان‌یافته‌ی کارگران با طبیعت باشد و نیز با کار خود و تولیدات آن.

هرچه مارکس دانش طبیعی را بیش‌تر وارد تحلیل خود از سرمایه‌داری می‌کرد این مفهوم رخ‌نموده در تفکر اولیه‌ی او، بیگانگی از طبیعت و بازپیوستن به آن نه‌تنها به حال خود رها نشده و فراموش نمی‌شود بلکه به صورتی تاریخی و ماتریالیستی در تحلیل او دوباره به ایفای نقش می‌پردازد. حال مارکس به‌طور دقیق در حال پیگیری این مطلب بود که چگونه مبادلات متابولیستی انسان با طبیعت به‌طور مادی در نتیجه‌ی مناسبات شیئیت‌یافته‌ی اجتماعی کار مزدی، انباشت سرمایه و رقابت تغییر شکل داده و به شکلی ناپایدار و مخرب درمی‌آید. بنابراین این روابط شیئیت‌یافته اکنون به عنوان مانع اصلی در بیگانگی‌زدایی از طبیعت در مسیر پیشرفت پایدار انسان در می‌آید.

سخن کوتاه، برخلاف ادعای بسیاری از بوم‌گرایان اجتماعی معاصر، گرایش بوم‌گرای مارکس تنها منحصر به کارهای اولیه‌ی او نیست. اگرچه هسته‌ی مرکزی تفکر محیط زیستی او (بیگانگی/بیگانگی‌زدایی از طبیعت) در مراحل اولیه اندیشه‌ورزی او شکل گرفت اما این هسته بعدها از سوی او به‌طور اساسی در جریان کار پخته و قوام‌یافته بر

روی اقتصاد سیاسی با دریافت جدیدترین یافته‌های علوم طبیعی و تئوری‌پردازی دقیق پیرامون روابط شیئیت‌یافته‌ی سرمایه‌داری در تولید و توزیع و مبادله، بسط یافت. به‌عنوان مثال، سایتو شرح می‌دهد که چگونه مارکس به‌طور کاملاً جدی درگیر فعالیت‌ها و مطالعات لیبیگ و فراس در پایداری کشاورزی شد، مباحثاتی جدی میان آن‌دو که اهمیت نسبی سوءمدیریت مستقیم [در مقوله‌ی] بارآوری خاک یعنی سرعت مواد معدنی و عدم تزریق مجدد آن به خاک، و مؤلفه‌های اقلیمی و توپوگرافی مانند جنگل‌زدایی و بیابان‌زایی را در برمی‌گرفت.

به‌طوری که مارکس و انگلس به‌طور روزافزون متوجه مسأله‌ی تغییر اقلیم ناشی از فعالیت‌های بشر مانند جنگل‌زدایی شدند. نمونه‌هایی از این توجهات، به‌عنوان مثال، در دست‌نوشته‌های جلد دوم و سوم سرمایه بازتاب داشته است.

سایتو به‌روشنی نشان می‌دهد چگونه دانش کشاورزی مارکس بر نظریه‌ی رانت، نظریه‌ی شکاف متابولیکی سرمایه‌دارانه، طرح اولیه‌ی او پیرامون تولید پایدار در کمونیسیم و بررسی‌های بعدی او درباره‌ی صورت‌بندی‌های پیش‌سرمایه‌داری در جوامع روستایی که در دست‌نوشته‌های مردم‌شناسی به آن پرداخته، اثر گذاشته است.

در مجموع، کتاب سایتو هرگونه تلاش نظری برای یافتن مقوله‌ای اساساً ضد محیط زیستی در تحلیل مارکس از سرمایه‌داری و طرح او برای جامعه‌ی کمونیستی را دشوار می‌سازد. همچنین هم‌زمان با هرچه بیشتر در دسترس قرار گرفتن دفترچه‌های بعد از سال ۱۹۶۸ مارکس (و انگلس) در مجموعه‌ی «مگا»، این کتاب چارچوبی برقرار می‌کند برای بازسازی و تکمیل مارکسیسم بوم‌گرا در سطح روش‌شناختی.

این نور انداختن بر زوایای پیشرو و پیشاهنگِ تفکر محیط زیستی مارکس سرنخ‌هایی به‌دست می‌دهد برای نحوه‌ی چگونگی ترکیب پیشرفت‌های دانش طبیعی با تحلیل و مبارزه با سرمایه‌داری، سیستمی که سیاره را با معضلات فراوان عدم پایداری مواجه کرده است.

همان‌طور که سایتو تأکید می‌کند بیش از هر زمان دیگر امروز بر فعالان اجتماعی و محیط زیستی واجب است بین پایداری [خودِ نظام] سرمایه‌داری و توسعه‌ی پایدار

انسانی که متابولیسم خود و طبیعت را به طور عقلانی مدیریت می‌کند تفکیک قائل شوند.

در هنگامه‌ای که بشر در حال رد شدن از تمام خط قرمزهای اقلیمی و محیط زیستی در زیست‌کره است، در این بحران پیش‌رو، آشکار است که سرمایه‌داری تنها با سلب مالکیت، تخریب و از بین بردن آن شرایطی که برای توسعه‌ی انسانی پایدار ضروری است خود را نجات می‌دهد.

مبارزه برای بدیل‌هایی غیر سرمایه‌دارانه اکنون همراه شده است با مبارزه برای ارزش‌مداری زندگی انسان همراه با تکامل و زیست مشترک سالم با گونه‌های غیربشری در مقیاس جهانی.

منبع: [سایت اقلیم و سرمایه‌داری](#)